

به نام خدا

چاپخانه

شماره سیزدهم | تابستان ۱۴۰۱

CHAPKHOONEH ART MAGAZINE

۱ | نمایشگاه حاضر

THE LAST SCENE

زمان در هنرهای تجسمی غالباً سنجش ناپذیر است، در اینجا روایتی از زمان است که در چنبره مکان اسیر شده است برخلاف باور رمانتیک که دوره پیشامدرن این سرزمین را پرت و دور از دوره پس از ورود مدرنیسم می داند اینجا ذات بافت - وار زمان یادآوری می شود، آنچه سنت یا پیشامدرن خوانده می شود در برهه‌ای از ما جراحی و جدا نشده؛ همچنان با ماست مانند تارهایی از فرشی در پود بتن هامان رسوخ کرده. تماشاگری که ایستاده و به این اشیا نگاه می کند به انسانی می ماند که بیرون از خویش ایستاده و به گذشته و حال و شاید حرکتش به سوی آینده می نگرد به نسبتی که بین ما و زمان وجود دارد نگاه می کند. نگاه و حرکت تماشاگر در اطراف این احجام خود اجرایی می شود از سیر انسان در سه ساحت زمان «گذشته، حال و آینده». انسان معاصر حاضر در این جغرافیا که مدرنیته آن چنان که برخی می اندیشند دستوری و همه جانبه بر او فرود نیامده که تار و پودش همچنان سختی بتن را می شکافد و پیش می رود.

۲ | درباره هنرمند

سحر محمدی زاده اردیبهشت ۱۳۶۲ در کرمان متولد شد. از سال ۱۳۹۰ به طور جدی ابتدا به هنر نقاشی و سپس به مجسمه سازی پرداخت. از آن زمان تاکنون در غالب بر ۱۵ نمایشگاه گروهی و انفرادی شرکت داشته که در گالری هایی چون: موتورخونه، هان، تار و پود، وصال، سروناز، خانه هنر تهران و خانه هنر کرمان برگزار شده اند. فعالیت های دیگری همچون شرکت در سمپوزیوم بین المللی مجسمه شیراز، ساخت مجسمه های شهری و شرکت در رویداد باز ساخت مجسمه های شهری را در کارنامه خود دارد.

x | اعضاء چاپ خونه

صاحب امتیاز: خانه هنر شیراز | موتورخونه
مدیر مسئول و دبیر هنری: سپهر سیاح | ۴
سردبیر: شیدا بردبار | ۳
دبیر پژوهشی: مریم رئیسی | ۲-۱
ویراستار: مرجان شعائری
گرافیک: فائزه غیثی
تصویر: پوریا زارع

۳ | جستاری کوتاه درباره فلسفه هنر

نگاه لوکاچ از آغاز کار به فلسفه هنر، یک طرح جامع برای فلسفه زندگی است. او اندیشیدن را همانند بخشیدن نیروی گفتار به اُبژه می‌داند و کار هنر را اجرایی کردن این گونه اندیشیدن. آنچه اکنون وجه اشتراک نگاه لوکاچ به فلسفه هنر و نمایشگاه کنونی آرت گالری موتورخونه است، نگرش بی‌زمانی به هنر است. او هر اثر هنری را بالقوه جاودانه می‌خواند و از نگاهش ارزش زمانمند اثر، به گونه‌ای متناقض نما ارزشی است که بیرون از زمان جای می‌گیرد و در واقع «فرازمان» است. نسبت اثر با زمانه از موقعیت مشخص هنرمند عبور می‌کند که این موضوع، تحلیل اثر با نگرش فرمالیست‌های روسی فقط به واسطه «درون‌مایه اثر هنری» و نه «مؤلف» هم‌راستا است. لوکاچ نکته تازه‌ای را پیش می‌کشد و می‌نویسد که برای ساخت موقعیت زمانمند اثر هنری راه درست، توجه به وابستگی‌ها و رابطه شکل آن با شکل‌های ممکن هم‌روزگار آن است، نه توجه به نسبت شکل آن با محتوایش. بنابراین پدیدارشناسی لوکاچ به حکم فیدلر نزدیک می‌شود که «هنر وجود ندارد. هنرها وجود دارد» و «ایده اثر هنری، به ایده شکل خاص اثر هنری تبدیل می‌شود.» که این خود یک امکان آرمانی برای آغاز جامعه‌شناسی هنرها را در پی دارد. یکی از ویژگی‌های نو و امروزی لوکاچ در فلسفه هنر اصرار به نسبی کردن بحث است. آنچه در فلسفه هنر شاهد هستیم آن است که لوکاچ با پرداختن نسبی به نگاه هر یک از پیشینیان خود همانند: کانت و نیچه یا هم‌دوره‌ها و هم‌مکتب‌های خود مانند ماکس وبر، به دریافتی از اثر هنری دست پیدا می‌کند که می‌تواند مدام نو شود و این نو شدن همانند باقی دیدگاه‌های او می‌تواند نسبی باشد؛ همچون نوآوری از دیدگاه ارزش‌های خود اثر و یا دیدگاه مخاطب اثر و توانایی خاص مشخص و زمانمند منتقدین اثر. همانند ارزش‌های زیبایی‌شناسانه که به تجربه خود مخاطب بستگی دارد، ارزش‌گذاری تاریخی و جایگاه اثر هنری نیز به تجربه مخاطب و فضا و تمام عوامل نسبی دیگر بستگی دارد.

۴ | اقتصاد هنر

درباره سهم اندک هنر از توسعه اقتصادی

فاقد بازدهی دانستن فرهنگ و هنر در این کشور گویی که نهادینه شده باشد مانع هر گونه سرمایه‌گذاری در این حیطه گشته؛ دلایل چنین تنگ‌اندیشی در این زمینه همچنان مشخص نیست. درست است قدمت ورود مباحث اقتصاد هنر به گفتمان هنری ایران به زحمت از سه دهه تجاوز می‌کند اما ریشه‌های این حد از بی‌توجهی به مبحثی تا این حد مهم در حیطه اقتصاد تاکنون پوشیده مانده؛ بی‌توجهی و خسروانی که غالباً از سوی گروهی وارد شده که هنر را کالایی لوکس برای طبقه‌ای خاص و بهره‌مند از رفاه اجتماعی تعریف کرده‌اند. سایر عوامل را می‌توان فقدان تشکیلات هنری در قالب یک نظام صنفی و حمایتی، تمرکزگرایی مزمن در ارائه آثار در پایتخت و تعدد مراکز تصمیم‌گیری فرهنگ و هنر دانست.